

بررسی تطبیقی «نظریه فطرت» مطهری و «عقل عملی» کانت

امیدارجمند^۱

قاسم کاکایی^۲

چکیده

استاد مرتضی مطهری بعنوان یکی از اندیشمندان برجسته در حوزه فلسفه اسلامی، و ایمانوئل کانت از متفکران بزرگ فلسفه غرب، نظریاتی نوآورانه را از خود برجای گذاشته‌اند. در نظام فکری استاد مطهری «نظریه فطرت»، از محوریت‌ترین و مهمترین مباحث است. او انسان را دارای سه مرتبه طبیعت، غریزه و فطرت دانسته و فطرت را نیز به دو بخش «فطرت شناخت» و «فطرت گرایش» تقسیم کرده است. عمده نوآوریهای مطهری - بویژه در تبیین مباحثی همچون خدا، جاودانگی نفس و اخلاق - در مباحث مربوط به فطرت گرایش بیان شده است. از سوی دیگر، کانت در مقام فیلسوفی بزرگ و تأثیرگذار، مباحث مابعدالطبیعه - بویژه مسائلی همچون خدا، جاودانگی نفس و آزادی - را به بوته نقد کشیده و حوزه این مسائل را از عقل نظری به «عقل عملی» منتقل نموده است. نظریه فطرت مطهری و بطور خاص، بحث گرایشهای فطری و مباحث مبتنی بر آن - همچون اثبات

خدا، جاودانگی نفس و اخلاق، با نظریه عقل عملی کانت، بویژه مبحث اصول موضوعه عقل عملی - یعنی آزادی، جاودانگی نفس و خدا - کاملاً قابل مقایسه است. هدف از این تحقیق، مقایسه نظریه فطرت مطهری و نظریه عقل عملی کانت و بیان وجوه اشتراک آنها، یعنی شباهت کمال لایتناهی با خیر اعلی، شباهت روش اثبات جاودانگی، اثبات خدا و شباهت جایگاه فلسفه اخلاق از نظر مطهری و کانت میباشد. در این راستا، با روش توصیفی - تحلیلی و تطبیقی بسراغ آثار این دو اندیشمند رفته‌ایم.

کلیدواژگان: فطرت، عقل عملی، خدا، اخلاق، جاودانگی نفس، مطهری، کانت.

مقدمه

در آثار استاد مطهری بعنوان یکی از متفکران مطرح در حوزه اندیشه و فلسفه اسلامی، میتوان نوآوریها و نظریاتی بدیع را ملاحظه و بررسی کرد. اما قطعاً یکی از مهمترین نظریات و

۱. دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران (نویسنده مسئول)؛

omidearjomand@gmail.com

۲. استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران؛ gkakaie@rose.shiraz.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱/۲۱ نوع مقاله: پژوهشی

DOR: 20.1001.1.15600874.1401.28.2.2.7

نوآوریهای او، «نظریه فطرت» و لوازم آن است. از سوی دیگر، کانت نیز بعنوان یکی از بزرگترین فلاسفه غرب، نظام معرفت‌شناسی را دگرگون کرد و پس از وی، سنت فلسفه غرب کاملاً تحت تأثیر اندیشه‌ها و نظریات او بوده است. کانت در آثارش نظریات و ابداعات مهمی را مطرح نموده اما بصراحت میتوان گفت یکی از مهمترین طرحهای وی، نگاه انتقادی به مابعدالطبیعه و انتقال مسائل مابعدالطبیعه از عقل نظری به عقل عملی است.

درباره افکار و نظریات این دو اندیشمند، پژوهشهای بسیاری صورت گرفته که نمیتوان آنها را براحتی برشمرد. اما در رابطه با نگاه تطبیقی و مقایسه‌یی به این دو فیلسوف، میتوان به تحقیقات ذیل اشاره نمود:

۱) مقاله «بازخوانی نقد معرفت‌شناسی کانت از دیدگاه استاد مطهری»، نظریه معرفت‌شناسی کانت را از دیدگاه مطهری مورد بررسی و نقد قرار داده است (ر.ک: امید، ۱۳۸۷).

۲) مقاله «تبیین دو عنصر دین و اخلاق از منظر کانت و شهید مطهری» به تبیین رابطه دین و اخلاق از دیدگاه مطهری و کانت پرداخته و نشان داده که در دیدگاه مطهری، اخلاق منهای دین معنا ندارد، درحالیکه از دیدگاه کانت، دین مبتنی بر اخلاق است (ر.ک: رحیمی و زنگنه تبار، ۱۳۹۶).

۳) مقاله «انقلاب کپرنیکی کانت از دیدگاه شهید مطهری» به بیان نظریه معرفت‌شناسی کانت و برخی از نقدهای مطهری به آن میپردازد (ر.ک: تقیان و رزانه، ۱۳۸۸).

۴) مقاله «مقایسه مبانی انسان‌شناختی علوم اجتماعی از دیدگاه شهید مطهری و کانت» به

بررسی مبانی انسان‌شناسی مطهری و کانت و تأثیر این مبانی بر علوم اجتماعی در این دو دیدگاه، پرداخته است (ر.ک: حسین‌زاده یزدی و حسینی روحانی، ۱۳۹۲).

در این مقالات و سایر پژوهشها در اینباره، غالباً به وجوه تمایز و جنبه‌های نقدی مطهری و کانت پرداخته شده، اما در مقاله حاضر بدنبال تطبیق نظریه فطرت مطهری و نظریه عقل عملی کانت هستیم و معتقدیم مؤلفه‌های مطرح در این دو نظریه، کاملاً با یکدیگر شباهت دارند و همین امر، وجه نوآوری تحقیق پیش‌روست. بهمین دلیل در این پژوهش، ابتدا با روش توصیفی - تحلیلی هر یک از این نظریات و مؤلفه‌های آن مطرح میشود و در ادامه با روش تطبیقی، آنها را مقایسه میکنیم.

۱. فطرت از دیدگاه مطهری

اگرچه در آثار برخی اندیشمندان بزرگ اسلامی، تعبیرها و تقریرهایی از نظریه فطرت را میتوان یافت (فارابی، ۱۴۰۸: ۱/ ۱۵۹؛ ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۳/ ۳۵۴؛ سهروردی، ۱۳۷۵: ۲/ ۱۳۷؛ ابن‌عربی، بی‌تا: ۲/ ۳۹-۴۰؛ ملاصدرا، ۱۳۸۹: ۳۵۱-۳۵۰؛ شاه‌آبادی، ۱۳۶۰: ۷-۴۵؛ امام خمینی، ۱۳۶۹: ۹۷؛ طباطبایی، ۱۳۸۷: ۲۸۵)، اما توجه جامع و اهتمام بیشتر مطهری به این نظریه باعث شده که امروزه این نظریه با نام وی عجین باشد. تلاش او برای تقریر نظریه فطرت و بکارگیری آن در مباحث مختلف، موجب گردیده که مطهری با عنوان «فیلسوف فطرت» و صاحب این نظریه شناخته شود (مطهری، ۱۳۹۲: ۶/ ۲۵۳؛ همان: ۳/ ۴۸۳-۴۸۴؛ ۴۹۲-۵۰۳). از اینرو سعی میکنیم ابتدا

نظریه فطرت را از دیدگاه او به اجمال تقریر نماییم و سپس مسائلی را همچون اثبات خدا، جاودانگی نفس و اخلاق که مبتنی بر نظریه فطرت تبیین شده‌اند، بررسی کنیم.

استاد مطهری در مواضع مختلف، «فطرت» را فصل تمایز انسان از حیوان میداند (همو، ۱۳۹۲: ۱۳/۷۳۸). از نظر وی، انسان دارای سه مرتبه «طبیعت»، «غریزه» و «فطرت» است که هر سه امری تکوینی و جزو سرشت انسان هستند. انسان در ساحت طبیعت، همانند گیاهان عملکردی طبیعی و غیرارادی از قبیل رشد و نمو دارد و در ساحت غریزه، بسان حیوانات و بصورت نیمه‌آگاهانه از افعال غریزی مانند غضب و شهوت برخوردار است. اما ساحت فطرت به انسان اختصاص دارد و در این ساحت است که انسان بصورت ارادی به امور انسانی و فرا حیوانی از جمله ادراکات عقلی و گرایشهای متعالی میپردازد (همان: ۳/۴۶۷-۴۶۶). مطهری برای تبیین بهتر این نظریه، فطرت را به دو بخش «فطرت شناخت» و «فطرت گرایش» تقسیم کرده است.

۱-۱. فطرت شناخت: مراد از فطرت شناخت، اصول مشترک تفکر انسانی است؛ البته نه بمعنای افلاطونی آن، مبنی بر اینکه روح انسان در «جهانی دیگر» همه علوم را فراگرفته و سپس فراموش کرده و یادگیری علوم در این دنیا صرفاً جنبه تذکر و یادآوری علوم فراموش شده را دارد (پاپکین، ۱۳۹۱: ۳۷۴)، بلکه منظور اینست که انسان در «همین جهان» متوجه این مفاهیم میشود اما برای فهم و ادراک آنها نیازمند تعلیم، استدلال (صغری و کبری چیدن)، تجربه

و امثال این امور نیست؛ ساختمان فکر انسان بگونه‌ی است که صرفاً ارائه این مفاهیم و مسائل، برای ادراک آنها کافی است. علاوه بر این، تصویر کانت نیز از این مسئله صحیح نیست؛ او یک سلسله معلومات قبلی و غیر حاصل از تجربه را لازمه ساختار ذهن انسان میداند (کاپلستون، ۱۳۹۳: ۲۵۵-۲۵۴).

مطهری نه نظر عقل‌گرایان را که برای عقل برخی از مفاهیم پیشینی و تصورات فطری و بالذات قائلند، میپذیرد و نه نظر حس‌گرایان را که معتقدند (اولاً) محتویات ذهنی منحصر به مکتسباتی است که بوسیله یکی از حواس خارجی یا داخلی بدست آمده و (ثانیاً) کار عقل منحصر به تجرید، تعمیم، تجزیه و ترکیب صورتهای محسوسه است. او برای ذهن انسان به «نوعی خاص از انتزاع» قائل است که بواسطه این «انتزاع»، مفاهیم عامه - که کلیترین و عامترین مفاهیم هستند - بوجود می‌آید. این مفاهیم از لحاظ پیدا شدن برای ذهن، مؤخر از محسوسات خارجی هستند، ولی از لحاظ منطقی «بدیهی اولی» هستند (مطهری، ۱۳۹۱: ۶/۲۵۳). به هر حال آنچه در باب فطرت شناخت گفته میشود، تقریباً همان مباحثی است که در فلسفه اسلامی تحت عناوین «عقل نظری» و «بدیهیات» بطور مفصل مورد توجه قرار گرفته است.

۲-۱. فطرت گرایش: قسم دیگر فطریات، فطریات در حیطة خواسته‌ها و میلهاست؛ یعنی یک سلسله گرایشها در انسان فطری است. مطهری برای توضیح این قسمت، گرایشها را به دو دسته «جسمی» و «روحی» تقسیم میکند.

فردنامه

است که یا مبتنی بر نظریه فطرت بیان شده‌اند یا رگه‌هایی از این نظریه در آنها وجود دارد. در ادامه، سه بحث اساسی - اثبات خدا، اثبات معاد و فلسفه اخلاق - را بر مبنای نظریه فطرت تحلیل خواهیم کرد.

۱-۲. اثبات خدا

مطهری براهین اثبات وجود خدا را در سه دسته کلی فطری، شبه‌فلسفی و فلسفی، قرار داده است (همو، ۱۳۹۲: ۴/۳۹). در اینجا اثبات خدا از راه فطرت مدنظر است. با توجه به نظریه فطرت، اثبات خدا از مقوله فطریات‌گرایشی است و نه فطریات‌بینشی؛ یعنی چنین نیست که عقل با نظر به عالم به گزاره «خدا وجود دارد»، مانند گزاره‌ی بدیهی، اذعان کند. بلکه منظور اینست که یک نوع میل و گرایش در انسان وجود دارد که معطوف به خدا و پرستش اوست (همان: ۶/۹۳۴).

مطهری بگونه‌هایی مختلف به تقریر این نظریه می‌پردازد. او بر این باور است که خداجویی و پرستش، یکی از گرایشهای فطری است و معتقد است برای اثبات این مدعا، دو راه داریم؛ یکی اینکه، به درون خودمان مراجعه کنیم و دیگر اینکه به اظهارات دانشمندانی که در این زمینه تحقیق کرده‌اند، توجه نماییم. انسان با رجوع به فطرت خویش درمی‌یابد که میلی اصیل به خدا و پرستش در او وجود دارد. اندیشمندان و روانشناسان نیز به وجود این میل و اصالت آن صحنه‌گذارده‌اند. مطهری شواهدی متعدد، از قرآن و آثار عرفا برای تأیید این نظریه آورده است. وجود چنین علاقه و گرایش فطری‌یی، دلیل بر وجود متعلق آن یعنی خدا

گرایشها و امیال جسمی، تماماً و کاملاً وابسته به جسمند، مانند غریزه گرسنگی. اما در انسان یکسری گرایشهای روحی مانند میل به داشتن فرزند، حقیقت‌خواهی، خلاقیت، پرستش و... وجود دارد که روانشناسان نیز به روحی بودن آنها اذعان دارند (همان: ۳/۴۸۴-۴۸۳). مطهری معمولاً در آثار خود به پنج گرایش فطری که عبارتند از: حقیقت‌جویی، خیرخواهی، زیبایی‌گرایی، گرایش به خلاقیت و ابداع و گرایش به عشق و پرستش، اشاره کرده است (همو، ۱۳۹۲: ۳/۵۰۳-۴۹۲).

نکته حائز اهمیت اینست که هرچند مطهری در اینجا از پنج قسم گرایش فطری نام میبرد، ولی بدین معنا نیست که این اقسام به حصر عقلی است، بلکه میتوان گرایشهای فطری بیشتری را بیان کرد یا اینکه همین گرایشهای فطری را به گرایش کلی تحویل برد. کما اینکه او پس از اینکه چند مصداق از مصداق فطرت‌گرایش را نام میبرد، به این مسئله اذعان میکند (همان: ۱۱/۶۰-۶۱).

اما همه فطرتها به یک فطرت اصلی برمیگردد و آن کمال‌لایتناهی خواستن است. مثلاً فطرت پرستش، طلب و تقرب به لایتناهی است. اخلاق، تخلق به صفات کمالیه حق است و هنر و زیبایی، مظاهر حسن و جمال اوست آنچنانکه عرفا میگویند، و عشق نیز میل به گم‌شدن و فانی شدن در اوست، و تملک و تصاحب مظهر مالک بودن اوست (همان: ۶۱).

۲. نظریات مبتنی بر فطرت

مباحث مختلفی در اندیشه مطهری قابل پیگیری

خودمان

است (همان: ۴/ ۴۵-۴۰).

همانطور که گفته شد، میتوان همه این گرایشهای فطری را به یک گرایش، یعنی «گرایش به بینهایت» تحویل برد و هرکدام از این گرایشها را جنبه‌یی از بینهایت‌خواهی انسان دانست (همو، ۱۳۹۱: ۱۱/ ۶۱-۶۰). در نتیجه، میتوان گفت وجود انسان بصورت یکپارچه بدنال بینهایت است و بینهایت نیز همان خداست. بنابراین انسان موجودی است که با تمام وجود، خدا را طلب میکند. این تقریر کاملاً به دیدگاه عرفا نزدیک است (چیتیک، ۱۳۹۰: ۹۴-۹۵).

۲-۲. اثبات معاد

مطهری برای اثبات معاد و جاودانگی نفس، دو استدلال مطرح کرده است؛ (۱) برهان بر مبنای عدل الهی و (۲) برهان بر مبنای حکمت الهی (مطهری، ۱۳۹۲: ۲/ ۵۴۰). او در برهان بر مبنای حکمت الهی با تأکید بر گرایشهای فطری، به اقامه برهان پرداخته است.

جهان خلقت بعنوان فعل خدا، دارای هدف است. چنانچه جهان خلقت به هدفی که فاعل آن برایش لحاظ کرده، نرسد، فعلی عبث خواهد بود، زیرا فعلی با مبدأ الهی، باید غایتی الهی داشته باشد. تأکید این برهان بر حکمت الهی اینگونه است که اگر هستی محدود به زندگی دنیایی باشد، بیمعنا و دور از حکمت خواهد بود. از نظر مطهری خدا جهان را بگونه‌یی آفریده که موجودات به کمالات خود دست یابند. از سوی دیگر، خدا به انسان استعدادها و امکاناتی برای نیل به تعالی و کمال بخشیده که در این جهان به پاسخ مناسب نمیرسند. اگر

جهانی نباشد که این استعدادها در آن پاسخی مناسب دریافت کنند، آفرینش این استعدادها بیهوده خواهد بود و این با حکمت الهی در تنافی است (همان: ۴/ ۵۷۶-۵۷۵).

احساسات عالی انسان درباره صلح و عدل و آزادی، اگر از توجه و قرب به خدا و حرکت بسوی او ناشی شده باشد، عبث و بیهوده نیست؛ ناشی از یک واقعیت است که انسان به آن میرسد وگرنه اموری موهوم خواهند بود (همو، ۱۳۹۱: ۷/ ۱۳۶).

از نظر مطهری میل به بقا، دلیل بر بقاست و بطورکلی هر میل و استعداد اصیل دیگری نیز دلیل بر وجود یک کمال است که آن استعداد بسوی آن گرایش دارد. از همین منظر، میل به جاودانگی نیز دلیل بر وجود عالم باقی است. او با تأکید بر وجود یک سلسله عواطف، احساسات و غرایز مافوق مادی، بیان کرده که اینها نمیتوانند در این عالم غایتی داشته باشند و البته این، نافی استفاده از آنها در این دنیا نیست (همو، ۱۳۹۲: ۴/ ۵۷۸-۵۷۶؛ هوشنگی و همکاران، ۱۳۹۶: ۲۱۹-۲۱۸).

۳-۲. فلسفه اخلاق

مطهری در آثار خود به بررسی مکاتب مختلف اخلاقی پرداخته و آنها را در دو دسته کلی «اخلاق مطلق‌گرا» و «اخلاق نسبی‌گرا» قرار داده است (مطهری، ۱۳۹۲: ۲۲/ ۶۰۵). او از میان مکاتب اخلاقی نسبی‌گرا، دو مکتب اخلاقی هگل و سارتر را بکلی نقد میکند (همان: ۶۱۰-۶۰۶) و در مکاتب مطلق‌گرا هرچند که هریک از این مکاتب اخلاقی را بصورت جزئی

نقد کرده اما به جنبه‌های مثبت آنها نیز اشاره نموده است (همان: ۳۷۵-۳۲۰؛ ۴۸۲-۴۷۴؛ ۵۷۸-۵۹۶). او معتقد است هرکدام از این نظریات را از آن حیث که صحیحند، میتوان ذیل یکی از گرایشهای فطری قرار داد؛ مثلاً، نظریات اخلاقی مبتنی بر اراده و تسلط عقل بر غرایز، ذیل گرایش فطری حقیقت‌جویی، نظریات اخلاقی مبتنی بر الهام و وجدان، دیگر دوستی و ایثار، ذیل گرایش فطری خیرخواهی و نظریه اخلاقی مبتنی بر زیبایی و حسن و قبح ذاتی، ذیل گرایش اخلاقی زیبایی‌دوستی قرار میگیرند.

نظریه اخلاقی مطهری را میتوان «نظریه اخلاقی پرستش» دانست. او فعلی را اخلاقی میداند که مبتنی بر گرایش فطری پرستش و در راستای فطرت و انسانیت باشد. مطهری در تقریر نظریه اخلاقی خود معتقد است افعال اخلاقی از مقوله پرستش هستند؛ یعنی انسان بر اساس فطرت، افعال اخلاقی را شریف میداند. از طرفی، روان انسان دارای دو سطح است: «روان خودآگاه» و «روان ناخودآگاه» که قسمت عمده روان انسان را روان ناخودآگاه وی تشکیل میدهد؛ فطرت و گرایشهای فطری در این قسمت هستند. حال اگر فردی بمقتضای این ناخودآگاه و فطرت انسانی (گرایش فطری پرستش) فعلی را انجام دهد - هرچند که بصورت خودآگاهانه خدا را نمیشناسد، یا اگرچه میشناسد ولی فعل اخلاقی را بقصد رضای الهی انجام نداده- در واقع عمل اخلاقی و خداپرستی ناخودآگاه (فطری) انجام داده است.

قلب و فطرت انسان بصورت ناخودآگاه خدا را میشناسد، همانگونه که طفل بصورت غریزی

مادرش را میجوید. احکام و دستورات الهی، یا فطری است که انبیا آنها را تأیید میکنند یا نشئت‌گرفته از احکام فطری‌بی است که انبیا آنها را بیان میکنند. انسان همانگونه که در فطرت خود خدا را میشناسد، احکام خدا و رضای او را میشناسد، هرچند که ظاهراً به این امور علم ندارد. بهمین دلیل کارهایی که بر اساس فطرت و انسانیت انجام میشود، اگرچه آگاهانه و در راستای خداپرستی نباشد، دارای پاداش است (همان: ۳۹۰-۳۷۵).

۳. کانت و مابعدالطبیعه

ناکارآمدی مابعدالطبیعه از پاسخ به مسائل اساسی و مهمی مانند وجود خدا، بقای نفس و اراده آزاد باعث شد کانت فعالیت‌های خود را صرف بررسی و نقد قوای شناخت، برای اطمینان از اعتبار مابعدالطبیعه نماید. فلسفه کانت را میتوان فلسفه نقادی (Critical Philosophy) نامید و در مقابل فلسفه جزمی (Dogmatic Philosophy) قرار داد. او از یکسو در برابر فیلسوفان جزمی از جمله ولف و از سوی دیگر در برابر فیلسوفان اصالت تجربی مانند هیوم قرار دارد. هیوم قضایا را به دو دسته تحلیلی پیشین و ترکیبی پسینی تقسیم میکند اما کانت علاوه بر این دو قسم، قسم سومی، با عنوان «قضایای ترکیبی پیشین» مطرح کرده و بر این باور است که این قسم قضایا در ریاضیات، طبیعیات و مابعدالطبیعه وجود دارند (هارتاک، ۱۳۹۴: ۱۲-۱۰).

ذهن در عمل شناخت، منفعل و مانند یک لوح سفید نیست که فقط شناخت در آن نقش ببندد

خودآگاه

بلکه ذهن فعال است و دارای قالبهایی همچون صورتهای پیشین شهود و مقولات فاهمه است که میتوان آنها را بمتابه «صورت شناخت» دانست و آنچه از بیرون به ذهن می‌آید را بعنوان «ماده شناخت» در نظر گرفت؛ شناخت، حاصل ترکیب این ماده و صورت است. کانت تأکید میکند که صورتهای پیشین شهود و مقولات فاهمه «قالبهای ذهنی» هستند و نباید آنها را بعنوان ماده ذهنی و شناخت در مابعدالطبیعه بکار برد. پس میتوان گفت آنچه شناخته میشود (Phenomenon / پدیدار) با آنچه در واقع وجود دارد (Noumenon / شیء فی نفسه) یکی نیست. بعقیده وی فقط پدیدارها قابل شناختند و اشیاء فی نفسه را نمیتوان شناخت، بنابراین عقل نظری از شناخت خدا، نفس و اختیار عاجز است.

کانت جدل استعلایی (Transcendental Dialectic) را به سه بخش مغالطات (Paralogism)، تعارضات (Antinomie) و ایدئال (Ideal) عقل محض تقسیم میکند. در قسمت اول با بررسی چهار قسم مغالطه نشان میدهد که با عقل نظری نمیتوانیم نفس و بقای آن را اثبات کنیم. در بخش دوم با بررسی چهار نوع تعارض، نشان میدهد که با عقل نظری نمیتوانیم علت (فاعل) مختار و آزاد را اثبات نماییم. او در قسمت سوم، براهین استدلالی اثبات وجود خدا را در سه دسته برهان وجودی (Ontological Proof)، برهان جهان‌شناختی (Cosmological Proof) و برهان طبیعی-کلامی (Physico-Theological proof) قرار میدهد و به نقد هر سه برهان میپردازد و نشان میدهد که عقل نظری نمیتواند خدای

واجب‌الوجود را اثبات کند. بنابراین، او برای اثبات خدا، جاودانگی نفس و اختیار ناگزیر باید بدنبال منبعی معرفتی غیر از عقل نظری باشد. وی این منبع معرفتی را عقل عملی و اخلاق میداند. در ادامه، نظر کانت در اینباره را توضیح میدهم (کانت، ۱۳۷۰: ۲۲۴-۲۲۲؛ کاپلستون، ۱۳۹۳: ۳۱۵-۲۸۹؛ ر.ک: هارتناک، ۱۳۹۴).

۴. عقل عملی از دیدگاه کانت

همانطور که گفته شد، قلمرو عقل نظری محدود به پدیدارهاست و نمیتواند به شیء فی نفسه یا ناپدیدار معرفت پیدا کند. البته معرفت انسان فقط به حوزه «هست و نیست» محدود نمیشود بلکه انسان دارای سنخ دیگری از معرفت است که در حوزه هنجارها و «باید و نباید» است. این قسم اخیر از معرفت، از نوع معرفت پیشینی است و در حوزه ادراکات عقل عملی قرار میگیرد. کانت معتقد است عقل، یکی بیش نیست اما این عقل واحد دو نوع کاربرد دارد؛ اگر عقل از آن حیث که متعلق خود را که از اصل دیگری غیر از خود عقل ناشی شده، تعیین بخشد به آن «عقل نظری» میگویند و بعبارت دیگر، عقل نظری ناظر به معرفت است. اما آنگاه که عقل، خودش منشأ متعلقات خویش است و آنها را متحقق میکند به آن «عقل عملی» گفته میشود. به بیان ساده‌تر عقل عملی ناظر به ترجیح و اختیار است.

کانت در برخی از موارد، عقل عملی و اراده را منطبق بر یکدیگر و در برخی موارد متمایز از یکدیگر میداند. اگر اراده نیرویی عقلانی

بحساب آید، با عقل عملی یکی است اما اگر نوعی انگیزه درونی در نظر گرفته شود، با عقل عملی تفاوت پیدا میکند و عقل عملی بر آن تأثیر میگذارد. همانطور که گفته شد، ادراکات عقل عملی از نوع ادراکات پیشینی و ناظر به هنجارها و بایدها و نبایدها یا بعبارت دیگر، ناظر به اخلاق است. بهمین دلیل با قضایای اخلاقی‌یی مواجهیم که هم پیشینی و هم ترکیبند و همانگونه که در عقل نظری مقولات را بعنوان عناصر پیشینی در نظر گرفتیم، در اینجا نیز باید بدنبال عناصر پیشینی برای معارف اخلاقی باشیم (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۰: ۲۹۵-۲۹۷؛ فروغی، ۱۳۹۰: ۴۹۸-۵۰۴).

۵. فلسفه اخلاق کانت

کانت با طرح عقل عملی و نوع ادراکاتی که در عقل عملی وجود دارد و تمایز نهادن میان عقل عملی و عقل نظری، فلسفه اخلاق خود را پی‌ریزی کرده است. او بر این باور است که فقط «اراده نیک» (Good Will) بصورت مطلق و فارغ از هر قید و شرطی، خیر است، زیرا هر چیزی از جمله ثروت، شجاعت، استعداد ذهنی، میتواند مورد سوءاستفاده قرار گیرد اما ممکن نیست که اراده نیک در هیچ وضعیتی بد یا شر شود.

حال سؤال اینست که ملاک نیک بودن اراده چیست؟ کانت در جواب این پرسش مفهوم «تکلیف» را مطرح کرده و میگوید اراده‌یی که برای انجام دادن تکلیف عمل کند، اراده نیک است. او در اینجا میان اعمالی که مطابق با تکلیف انجام میشوند و اعمالی که برای ادای

تکلیف انجام میشوند، تفاوت قائل میشود؛ مثلاً اگر کاسبی گرانفروشی نکند، عمل او مطابق با تکلیف است اما لزوماً برای ادای تکلیف نیست و شاید بدلیل احتیاط و ملاحظه‌کاری باشد. بهمین دلیل فقط عملی که برای ادای تکلیف باشد، عمل اخلاقی است.

کانت برای ایضاح بیشتر مفهوم تکلیف، احساس احترام به قانون را مطرح کرده و میگوید «تکلیف، لزوم عمل کردن ناشی از احترام به قانون است». منظور او از قانون، کلیت مطلق آن است؛ یعنی، عملی برای ادای تکلیف است که بخاطر احترام به قانون باشد. قوانین اخلاقی، کلی هستند و اراده‌یی که به آنها تعلق میگیرد، زمانی میتواند نیک باشد که ما وقتی آن اراده را اعمال میکنیم، بتوانیم آن قواعد و اصول اخلاقی را بعنوان قانونی کلی تجویز نماییم.

کانت در اینجا اصطلاح «امر مطلق» را بکار میبرد و در توضیح آن میگوید: «فقط یک امر مطلق وجود دارد و آن اینست که فقط بر طبق قاعده‌یی عمل کن که بوسیله آن بتوانی اراده کنی که آن قاعده، یک قانون کلی و عمومی بشود». او بر این باور است که باید یک غایت مطلق وجود داشته باشد که اراده با توجه به آن غایت، به امر مطلق نائل آید و آن غایت کلی اینست که موجود عاقل بعنوان غایت فی‌نفسه لحاظ شود نه بعنوان وسیله؛ یعنی، «طوری رفتار کن که انسانیت، خواه در شخص خودت یا در دیگران غایت رفتار باشد نه وسیله (Kant, 1972: 59-66)؛ کاپلستون، ۱۳۹۳: ۳۳۱-۳۲۲).

۶. اصول موضوعه عقل عملی یا علم اخلاق همانطور که گذشت، کانت سه مسئله آزادی، جاودانگی نفس و خدا را در حیطه عقل نظری مورد تحلیل و بررسی قرار داد و به این نتیجه رسید که چون این امور شیء فی نفسه یا ناپدیدار هستند، نمیتوان آنها را با عقل نظری اثبات نمود (کانت، ۱۳۷۰: ۱۷۹-۲۰۹). اما او با مطرح کردن عقل عملی و فلسفه اخلاق، این سه مسئله را بعنوان اصول موضوعه عقل عملی و فلسفه اخلاق پذیرفته است؛ یعنی اگرچه نمیتوان آزادی، جاودانگی نفس و خدا را بعنوان عناصر پیشینی عقل نظری یا بعنوان مسائل عقل نظری اثبات کرد اما میتوان آنها را بعنوان عناصر پیشینی عقل عملی مطرح نمود. قبل از توضیح این سه مفهوم، لازم است که مفهوم «خیر اعلی» (Summum Bonum) که از مفاهیم محوری عقل عملی کانت است، توضیح داده شود (کاپلستون، ۱۳۹۳: ۳۴۱).

۱-۶. خیر اعلی

یکی از مفاهیم محوری در مباحث عقل عملی از دیدگاه کانت، مفهوم «خیر اعلی» است. برای تبیین جاودانگی نفس و اثبات وجود خدا، لازم است ابتدا این مفهوم را توضیح دهیم. عقل از جنبه عملی خود بدنبال یک تمامیت لابشرط است که متعلق اراده قرار میگیرد و به آن «خیر اعلی» گفته میشود. اگر خیر اعلی را همان خیر کامل (Perfect Good) در نظر بگیریم، دارای دو عنصر فضیلت (خیر اخلاقی) و سعادت (خیر حسی) خواهد بود. این قضیه که خیر کامل دارای دو عنصر فضیلت و سعادت است، با تحلیل بدست نمی آید، زیرا

شخصی که در پی سعادت است، با تحلیل مفهوم سعادت به فضیلت نمیرسد و شخص صاحب فضیلت، با تحلیل مفهوم صاحب فضیلت بودن نمیتواند بفهمد که سعادت مند است. اگرچه این قضیه ترکیبی است اما پیشینی نیز هست؛ یعنی رابطه میان فضیلت و سعادت ضروری است و ما تصدیق داریم که فضیلت، سعادت را ایجاد میکند. بهمین دلیل میتوان گفت که اگرچه شواهد تجربی، ضرورت میان فضیلت و سعادت را تأیید نمیکند اما عقل عملی این ضرورت را اقتضا میکند. پس میتوان گفت خیر اعلی، امکان دارد و دارای دو عنصر فضیلت و سعادت است که رابطه ضروری میان این دو برقرار است و فضیلت - بیواسطه یا باواسطه - سعادت را بدنبال دارد (کاپلستون، ۱۳۹۳: ۳۴۴-۳۴۲؛ محمودی، ۱۳۸۴: ۱۲۱).

۲-۶. آزادی

بر اساس دیدگاه کانت درباره امر مطلق، همه موجودات باید بنحوی عمل کنند که بتوانند اراده نمایند آن قواعد، بعنوان قوانین کلی تجویز شوند. پس میتوان گفت امر مطلق، نوعی تعهد و الزام ایجاد میکند و این الزام، با تحلیل مفهوم اراده (موضوع امر مطلق) بدست نمی آید و نمیتوانیم امر مطلق را قضیه‌ی تحلیلی بدانیم، بلکه به اعتقاد او، امر مطلق یک قضیه پیشینی ترکیبی عملی است. در واقع کانت با این پرسش مواجه میشود که چگونه این قضیه پیشینی ترکیبی عملی، امکان تحقق دارد؟ با توجه به اینکه این قضیه، تحلیلی نیست و محمول را نمیتوان به صرف تحلیل موضوع بدست آورد، باید بدنبال یک حد وسط

باشیم که محمول را به موضوع مرتبط میکند. او معتقد است این حد وسط مفهوم «آزادی» است و امکان انجام عمل اخلاقی برای ادای تکلیف، فقط ذیل مفهوم آزادی وجود دارد. تعهد و الزامی که از امر مطلق حاصل میشود، مستلزم آزادی یعنی اختیار در عمل یا عدم عمل به قانون است. در واقع میتوان گفت تکلیف و آزادی دو مفهوم متضایند و همین‌که ما از تکلیف سخن می‌گوییم، اختیار و آزادی را مفروض گرفته‌ایم.

کانت با بیانی دیگر نیز آزادی و اختیار را اثبات میکند. او می‌گوید زمانی که انسان به اعمال گذشته خودش که مخالف با قوانین اخلاقی بوده، توجه میکند، سعی میکند آنها را به عوامل علی نسبت دهد و آنها را جبری محسوب نماید اما احساس گناه و تقصیر از گناهان گذشته باقی میماند و همین امر نشان میدهد که آزادی و اختیار وجود دارد (کاپلستون، ۱۳۹۳: ۳۴۲-۳۴۱).

۳-۶. جاودانگی نفس

اگرچه کانت به این نتیجه رسید که در حوزه عقل نظری نمیتوان وجود نفس، جاودانگی نفس و دیگر صفات آن را اثبات نمود، ولی او کوشید تا آنها را در حیطة عقل عملی اثبات نماید. وی معتقد است قانون اخلاقی، حکم به تحصیل برترین خیر میکند که یک آرمان (ایدئال) است و همچنین متعلق ضروری اراده میباشد. برترین خیر دارای دو مؤلفه فضیلت (خیر اخلاقی) و سعادت (خیر حسی) است. انسان (فاعل اخلاقی) فقط میتواند با مؤلفه فضیلت سروکار داشته باشد. فضیلت هماهنگ با برترین خیر، فضیلت تام یا قداست

است؛ یعنی مطابقت کامل میان اراده و قانون اخلاقی. اما این قداست یا فضیلت تام، امری است که هیچیک از انسانها، در هیچ زمان و مکانی از این جهان محسوس نمیتواند به آن برسد. بنابراین، اگر هیچ انسانی در هیچ زمانی نمیتواند به این فضیلت برسد، لازم می‌آید که فضیلت بصورت یک سیر ترقی بیپایان و نامحدود بسمت کمال مطلوب تحقق یابد و این سیر نامحدود فقط با فرض تشخیص و وجود همان وجود عاقل ممکن است، که آن را جاودانگی نفس مینامند. بنظر کانت با این استدلال، هم میتوان وجود نفس و هم جاودانگی آن را اثبات کرد (kant, 1952: 344; کاپلستون، ۱۳۹۳: ۳۴۵-۳۴۴).

۴-۶. خدا

کانت با استفاده از مفهوم سعادت، خدا را بعنوان یک اصل موضوع در عقل عملی اثبات میکند. به اعتقاد او، سعادت «حالت موجود عاقلی است در عالم که در مجموع وجود او همه چیز برحسب میل و اراده او انجام میگیرد». پس میتوان سعادت را سازگاری طبیعت مادی و اراده انسان دانست. اما از آنجاکه انسان پروردگار جهان نیست (بلکه خود از مخلوقات این جهان است) نمیتواند جهان را بگونه‌ی بسازد که میان فضیلت و سعادت رابطه‌ی ضروری برقرار شود. بهمین دلیل، از اینکه یک رابطه ضروری و پیشینی میان فضیلت و سعادت برقرار است و سعادت در پی فضیلت و متناسب با آن است، لازم می‌آید که «یک علتی را برای کل طبیعت فرض کنیم که متمایز از طبیعت و حاوی مبنای

این رابطه یعنی سازگاری و ائتلاف دقیق بین سعادت و فضیلت باشد». در نتیجه میتوان خدا را بعنوان شرط رابطه ضروری میان فضیلت و سعادت، بعنوان اصل موضوع اثبات کرد. این علت که بعنوان خدا اثبات گردید، از آن حیث که علم به همه چیز و از جمله حالات درونی انسان دارد، عالم مطلق است و از آن حیث که جهانی را آفریده که در آن فضیلت و سعادت متناسب با یکدیگرند، قادر مطلق است (کاپلستون، ۱۳۹۳: ۳۴۶-۳۴۵).

۷. مقایسه و تطبیق نظریه فطرت مطهری با عقل عملی کانت

با توجه به مباحث قبل اگر بخواهیم مقایسه‌ی کلی میان نظریه فطرت مطهری و نظریه معرفت شناختی کانت انجام دهیم، باید بگوییم فطرت شناخت مطهری متناظر با عقل نظری کانت و فطرت گرایش مطهری متناظر با عقل عملی کانت میباشد. مطهری در فطرت شناخت تقریباً همان نظریه مبنای گروهی را مطرح میکند و در مواردی متعدد دیدگاه کانت در عقل نظری را نقد میکند. اما دقت و تأمل در فطرت گرایش مطهری و عقل عملی کانت، مشخص میکند که این دو دیدگاه در مواردی نیز دارای قرابت هستند که در ادامه به آنها اشاره میشود.

(۱) مطهری در قسمت فطرت گرایش، پس از آنکه پنج گرایش (پی‌جویی حقیقت، گرایش به خیر و فضیلت، گرایش به جمال و زیبایی، گرایش به خلاقیت و ابداع و گرایش به عشق و پرستش) را توضیح میدهد، بر این نکته تأکید

میکند که تمامی این گرایشهای فطری را میتوان به یک گرایش فطری، یعنی «کمال لایتناهی خواستن» تحویل برد و این کمال لایتناهی دارای همه کمالات است.

کانت نیز در عقل عملی به مفهوم «خیر اعلی» اشاره میکند و در توضیح آن میگوید؛ عقل از جنبه عملی خود بدنبال یک تمامیت لابشرط است که به آن خیر اعلی گفته میشود و این خیر اعلی دارای دو عنصر فضیلت و سعادت است که از این جهت خیر اعلی همان خیر کامل است.

همانطور که مشاهده میشود، فطرت گرایش، کمال لایتناهی را طلب میکند که دارای همه کمالات است و اراده و عقل عملی نیز یک تمامیت لابشرط را طلب میکند که خیر کامل و شامل فضیلت و سعادت است. بهمین دلیل میتوان گفت، کمال لایتناهی خواستن فطرت گرایش از دیدگاه مطهری و خیر اعلی یعنی طلب یک تمامیت لابشرط توسط اراده از دیدگاه کانت، کاملاً با یکدیگر شباهت دارند.

(۲) در مسئله معاد و جاودانگی نفس، مطهری چنین استدلال میکند که هر میل و گرایش اصیلی، دلیل بر وجود یک کمال است و آن استعداد (میل و گرایش) بسوی آن (کمال) گرایش دارد. میل به بقا و جاودانگی نیز گرایشی اصیل است که دلیل بر وجود استعداد بقا و جاودانگی برای انسان است. به بیان دیگر، میتوان گفت یکی از جنبه‌های کمال لایتناهی خواستن، گرایش به بقا و جاودانگی است و این جاودانگی در این جهان میسر نیست پس ناگزیر انسان در جهان دیگری بقا و جاودانگی خواهد داشت.

کانت نیز در باب اثبات نفس و جاودانگی آن، با مطرح کردن خیر اعلی سعی میکند نفس را اثبات نماید. او خیر اعلی را همان خیر کامل و داری عناصر فضیلت و سعادت میداند و چون فضیلت تام، کمالی است که هیچ انسانی در عالم محسوس در هیچ لحظه از وجود خود نمیتواند به آن برسد، اگر هیچ بشری در هیچ لحظه‌یی نمیتواند به این فضیلت برسد؛ لازم می‌آید که سیر انسان برای نیل به این کمال، نامحدود و نامتناهی باشد که این امر مستلزم فرض وجود بیپایان نفس است. از اینرو جاودانگی نفس اثبات میشود.

همانگونه که از مطالب فوق برمی‌آید، مطهری و کانت سعی کرده‌اند با استفاده حد اقلی از مباحث نظری، به اثبات جاودانگی نفس بپردازند. مطهری با استفاده از اصلیتین گرایشهای فطری یعنی گرایش به کمال لایتناهی و گرایش به بقا، جاودانگی نفس را اثبات میکند و کانت نیز با استفاده از اصل محوری عقل عملی یعنی خیر اعلی و طلب نامحدود فضیلت توسط انسان، جاودانگی نفس را اثبات مینماید.

۳) در بحث اثبات وجود خدا، مطهری خداجویی و پرستش را بعنوان گرایش فطری مطرح میکند و از آنجا که هر گرایش فطری اصیل، حتماً استعدادی است که بسمت متعلق خود در حرکت است، پس خدا وجود دارد. با بیانی نزدیک به همین تقریر، میتوان گفت تمام گرایشهای فطری به گرایش فطری و محوری «کمال لایتناهی خواستن» برمیگردند و انسان دارای این گرایش فطری است و کمال لایتناهی یعنی خدا را طلب میکند؛ پس خدا وجود دارد.

از طرفی، کانت نیز در باب اثبات وجود خدا با تحلیل اصل خیر اعلی به فضیلت و سعادت و رابطه ضروری و پیشینی آنها، استدلال میکند که باید خدا وجود داشته باشد تا رابطه میان فضیلت و سعادت را ضروری نماید.

مطهری و کانت در مسئله اثبات وجود خدا نیز صرفاً از طریق نظری استدلال نکرده‌اند، بلکه مطهری بر اساس گرایش فطری و محوری، خدا را اثبات میکند و کانت نیز بر اساس عقل عملی و اصل خیر اعلی.

۴) مطهری اخلاق و فعل اخلاقی را از مقوله گرایش فطری پرستش تلقی میکند. بعبارت دیگر، او حوزه اخلاق را داخل در گرایشهای فطری میداند، نه شناختهای فطری یا عقل نظری. کانت نیز حوزه اخلاق را عقل عملی قلمداد میکند و به بیانی دیگر، میتوان گفت او عقل عملی و فلسفه اخلاق را یکی دانسته و بحث از فلسفه اخلاق و اصول موضوعه آن را فقط مختص به عقل عملی می‌شمارد.

اگر با تسامح، شناخت فطری همسان با عقل نظری و گرایش فطری همسان با عقل عملی در نظر گرفته شود، میتوان گفت مطهری و کانت هر دو اخلاق را در حوزه عقل عملی میدانند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

مطهری با تقسیم فطرت به «فطرت شناخت» و «فطرت گرایش»، به تقریر نظریه فطرت می‌پردازد. وی مفاهیم فطرت شناخت را مفاهیمی میداند که از لحاظ پیدا شدن برای ذهن، مؤخر از محسوسات خارجی میباشند ولی از لحاظ منطقی

«بدیهی اولی» هستند. اما هسته اصلی نظریه فطرت وی، به فطرت گرایش و مصادیق آن مربوط است که او پنج گرایش را بعنوان مصادیق آن برمی‌شمارد: پی‌جویی حقیقت، گرایش به خیر و فضیلت، گرایش به جمال و زیبایی، گرایش به خلاقیت و ابداع و گرایش به عشق و پرستش. مطهری پس از تحلیل و بررسی این گرایشها، بیان میکند که تمامی این گرایشهای فطری را میتوان به یک گرایش فطری یعنی کمال لایتناهی خواستن، تحویل برد و این کمال لایتناهی دارای همه کمالات است. بررسی آثار وی نشان میدهد که مباحث اثبات وجود خدا، اثبات معاد، جاودانگی نفس و فلسفه اخلاق نیز بر اساس این گرایش فطری و محوری قابل اثبات و تبیین هستند.

کانت با انتقاد از مابعدالطبیعه و نفی امکان اثبات مفاهیم آزادی، جاودانگی نفس و خدا در حوزه عقل نظری و مطرح کردن نوع سومی از گزاره‌ها علاوه بر گزاره‌های تحلیلی پیشینی و ترکیبی پسینی، یعنی گزاره‌های ترکیبی پیشینی، سعی میکند سه مبحث آزادی، جاودانگی نفس و خدا را در عقل عملی اثبات و تبیین نماید. وی با مطرح کردن فلسفه اخلاق خود و اصل خیر اعلی نشان میدهد که این سه مسئله، اصول موضوعه عقل عملی و فلسفه اخلاق هستند.

مقایسه نظریه فطرت مطهری و عقل عملی کانت نشان میدهد که وجوه مشترکی را میتوان در تفکر این دو اندیشمند یافت. کمال لایتناهی خواستن فطرت گرایش از دیدگاه مطهری و خیر اعلی یعنی طلب یک تمامیت لاشروط توسط اراده از دیدگاه کانت، کاملاً به یکدیگر شباهت

دارند. مطهری با استفاده از اصل محوری گرایشهای فطری یعنی گرایش به کمال لایتناهی و گرایش به بقا، جاودانگی نفس را اثبات میکند و کانت نیز با استفاده از اصل محوری عقل عملی یعنی خیر اعلی و طلب نامحدود فضیلت توسط انسان، جاودانگی نفس را اثبات مینماید. در بحث اثبات وجود خدا، مطهری با استفاده از گرایشهای فطری و گرایش فطری محوری و کانت بر اساس عقل عملی و اصل خیر اعلی، وجود خدا را اثبات کرده‌اند. در مورد فلسفه اخلاق نیز میتوان گفت مطهری و کانت هر دو، اخلاق را در حوزه عقل عملی دانسته‌اند.

این پژوهش برخلاف دیگر پژوهشها که به اختلاف نظر مطهری و کانت پرداخته‌اند، به اشتراکات آنها پرداخته و امید است که این تطبیق و بیان مشابهتها، نقطه عزیمتی برای دستیابی به روزه‌ها و راه‌حلهای فلسفی برای برخی معضلات و مسائل فلسفی باشد.

منابع

- ابن‌سینا (۱۳۷۵) الاشارات والتنبیها، همراه شرح خواجه نصیرالدین طوسی، قم: البلاغه.
- ابن‌عربی (بی‌تا) الفتوحات المکیة، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- امید، مسعود (۱۳۸۷) «بازخوانی نقد معرفت‌شناسی کانت از دیدگاه استاد مطهری»، ذهن، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، شماره پیاپی ۳۴ و ۳۵، ص ۳۴-۲۱.
- پاپکین، ریچارد (۱۳۹۱) کلیات فلسفه، ترجمه جلال‌الدین مجتوبی، تهران: حکمت.
- تقیان ورزنده، رضا (۱۳۸۸) «انقلاب کپرنیکی کانت

از دیدگاه شهید مطهری»، ذهن، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، شماره پیاپی ۳۶ و ۳۷، ص ۸۵-۱۱۰.

جمعی از نویسندگان (۱۳۷۰) فلسفه یا پژوهش حقیقت، ترجمه سیدجلال‌الدین مجتبیوی، تهران: حکمت.

چیتیک، ویلیام (۱۳۹۰) عوالم خیال؛ ابن عربی و مسئله اختلاف ادیان، ترجمه قاسم کاکایی، تهران: هرمس.

حسین زاده یزدی، مهدی؛ حسینی روحانی، حمیده سادات (۱۳۹۲) «مقایسه مبانی انسان‌شناختی علوم اجتماعی از دیدگاه شهید مطهری و کانت»، نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، شماره ۵، ص ۱۰۶ - ۷۹.

رحیمی، رضا؛ زنگنه تبار، سجاد (۱۳۹۶) «تبیین دو عنصر دین و اخلاق از منظر کانت و شهید مطهری»، مطالعات ادبیات، عرفان و فلسفه، مرکز توسعه آموزشهای نوین ایران، شماره ۴، ص ۱۵۵-۱۳۷.

سهروردی (۱۳۷۵) مجموع مصنفات شیخ اشراق، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

شاه آبادی، محمدعلی (۱۳۶۰) رشحات البحار (الانسان و الفطرة)، تهران: نهضت زنان مسلمان.

طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۷) اصول فلسفه و روش رئالیسم، قم: بوستان کتاب.

فارابی (۱۴۰۸) المنطقیات، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.

فروغی، محمدعلی (۱۳۹۰) سیر حکمت در اروپا، تهران: زوار.

کاپلستون، چارلز (۱۳۹۳) تاریخ فلسفه، ج ۶، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، تهران: علمی و فرهنگی.

کانت، ایمانوئل (۱۳۷۰) تمهیدات، ترجمه غلامعلی حداد عادل، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

محمودی، سیدعلی (۱۳۸۴) فلسفه سیاسی کانت، تهران: نگاه معاصر.

مطهری، مرتضی (۱۳۹۱) یادداشتها، تهران: صدرا.

----- (۱۳۹۲) مجموعه آثار، تهران: صدرا.

ملاصدرا (۱۳۸۹) تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، تصحیح و تحقیق محسن بیدارفر، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۶۹) سر الصلوة، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).

هارتناک، یوستوس (۱۳۹۴) نظریه معرفت در فلسفه کانت، ترجمه غلامعلی حداد عادل، تهران: هرمس.

هوشنگی، حسین و دیگران (۱۳۹۶) «تحلیل انتقادی از دو استدلال مطهری بر جاودانگی انسان»، پژوهشنامه فلسفه دین، دانشگاه امام صادق (ع)، سال ۱۵، شماره ۱، پیاپی ۲۹، ص ۲۲۹-۲۱۳.

Kant, I. (1952). *The Critique of Practical Reason*. trans. by Abbott, T.K: pp. 298-360, In: Great Book of Western Word. Eds, Hutchins, R.Mchicago ..., Encyclopedia Britannica INC, vol 42.

----- (1972). *Groundwork of Metaphysic*, trans by paton, H.J. PP. 53-123. In: The Moral Law, Hutchinson University Library.